

# حساب‌مندی پیشرفته دین و

فاطمه گلابی

اشاره

کتاب دین و جامعه صنعتی پیشرفته، تألیفی است از جیمز آرتور بکفورد، از اساتید جامعه‌شناسی دین در دانشگاه وارویک انگلستان و بنیان‌گذار گروه مطالعاتی دین در انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا. متن حاضر نیز گزارش مترجم است درباره این اثر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجله مطالعات علوم انسانی



جیمز آرتور بکفورد، دین  
و جامعه صنعتی پیشرفته،  
ترجمه فاطمه گلابی، تهران:  
انتشارات کویر، ۱۳۸۸.

از بدشکلی اجتماعی که با پیدایش جامعه بی‌طبقه از بین می‌رود. بنابر این دین نمی‌تواند جدا از جهانی درک شود که بخشی از آن است. در این رویکرد، دین، بُعد مهمی در تفکر جامعه‌شناختی است.

در منظر وبر، روابط بین «دین» و «دنیا» امری ممکن است و متغیر. و در عین حال، این روابط فقط می‌تواند در محدوده تاریخی، اجتماعی و فرهنگی خودش مورد بررسی قرار گیرد و سوم این که روابط دین و دنیا رو به سوی توسعه در جهت معین و محدودکننده دارد. به نظر وبر، دین می‌تواند نظم حاکم را مشروعیت بخشیده و یا آن را به چالش بکشد.

دورکیم از موقعیت بسیار متفاوتی به دین می‌نگرد. از نظر دورکیم، «دین [جامعه] را می‌ستاید و بدین وسیله این واقعیت را که افراد می‌توانند جوامع را شکل دهند، تقویت می‌کند. دورکیم، برای دین، کارکردی ضروری قائل است.

بین کارترولش و وبر به نوعی پیوستگی وجود دارد، ولی نتایج کارشان در مورد سرنوشت اجتماعی نهادهای دینی با هم متفاوت است. در حالی که وبر معتقد بود فقط ظهور ناگهانی رهبری کاریزماتیک می‌تواند نهادی شدن تدریجی عقلانیت را به تصویر بکشد، ترولش اعتقاد قوی‌تری دارد مبنی بر این که پروتستانتیسم از نوع کلیسایی لیبرال، بر جهت تغییرات اجتماعی تأثیر می‌گذارد. ترولش، اشکال مختلف اجتماعات دینی را تحت عنوان نوع کلیسایی، فرقه‌های مذهبی و صوفی‌گری تقسیم‌بندی می‌نماید.

بکفورد در این کتاب کوشیده است تا به بررسی آثار کلاسیک و معاصر جامعه‌شناسی در حوزه دین و ارتباط بین آن‌ها بپردازد. هم‌چنین وی در صدد تبیین این واقعیت است که جامعه‌شناسان به ارتباط قوی بین تئوری‌های کلی در باره ویژگی در حال تغییر جوامع غربی مدرن و مطالعات خاص در حوزه دین دست یافته‌اند.

کتاب دین و جامعه صنعتی پیشرفته با بررسی جایگاه دین در جامعه از منظر نظریه‌های کلاسیک، تاریخچه‌ای از تأثیر آثار کلاسیک ارائه می‌دهد و در عین حال، نقدی است بر تلاش تالکوت پارسونز به ترکیب نقطه نظرات کلاسیک در قالب یک تئوری واحد از مدرنیته.

این کتاب، با بحث بر روی تئوری‌های معاصر و مابعد پارسونزی در باره جایگاه دین و معنویت در جوامع سرمایه‌داری متأخر، نگرش‌های جدید و چالش‌برانگیزی را در این خصوص مطرح ساخته و از این لحاظ می‌تواند به‌عنوان یک منبع مهم در حوزه جامعه‌شناسی شناخت، بحث‌های مهمی را ارائه نماید.

کتاب دین و جامعه صنعتی پیشرفته در شش فصل طراحی شده است. فصل اول تحت عنوان «جدایی دین»، به فرآیندی می‌پردازد که از رهگذر آن، مطالعه جامعه‌شناختی دین، از مرکز به حاشیه جامعه‌شناسی رانده شده است. در عین حال، به دگرگونی‌های گسترده در حوزه دین در قرن بیستم که عرصه را بر توان تبیین جامعه‌شناختی دین تنگ نموده، اشاره می‌نماید. هم‌چنین در این فصل، عواملی که جامعه‌شناسی دین را در برابر مباحثات فکری گسترده‌تر حفظ کرده و یا آن را از تأثیرات این بحث‌ها دور می‌دارد، مورد بحث قرار می‌گیرند.

در فصل دوم به «دین در مدل‌های کلاسیک جامعه صنعتی» پرداخته می‌شود و در آن، جامعه تجزیه شده توسط دین از دیدگاه مارکس و انگلس، جامعه به‌مثابه امر دینی از نظر دورکیم، دین در جامعه از منظر ماکس وبر و دین و اخلاقیات اجتماعی از نظر ارنست ترولش به بحث و بررسی گذاشته می‌شود.

رویکرد مارکسیستی در باره دین دو بُعد دارد: بُعد توصیفی و بُعد ارزیابی‌کننده. مارکس، دین را به عنوان یک متغیر وابسته تلقی می‌نماید. به عبارت دیگر، شکل و ماهیت دین از نظر مارکس، وابسته به روابط اجتماعی و بیش از همه، روابط اقتصادی است و نمی‌تواند جدا از نظام روابط اقتصادی سرمایه‌دار / کارگر با ابزارهای تولید درک شود. در بُعد دوم، دین، شکلی از بیگانگی است و نشانه‌ای

مارکس، دورکیم، وبر و ترولش بر این نکته اساسی که جوامع صنعتی شده، دست‌خوش تحولات چشم‌گیری شده‌اند، توافق دارند و در عین حال، بحث تضاد بین نیروها و روابط اجتماعی تولید، گسترش سریع تقسیم کار در جامعه و فرآیند عقلانی شدن، برداشت این اندیش‌مندان را از نقش دین در جوامع صنعتی در حال تکوین، نشان می‌دهد.

بحث فصل سوم به شکل‌گیری تئوری‌های نوسازی و جامعه صنعتی بعد از جنگ جهانی دوم و این‌که تبلور این تئوری‌ها منجر به تبیین‌های متفاوت، ولی محدود در باره اهمیت کارکردی دین شده است، می‌پردازد. در این فصل هم چنین میراث پارسونزی در جامعه‌شناسی دین مورد بحث قرار می‌گیرد، زیرا برنامه کار جامعه‌شناسی دین در ایالات متحده در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به شدت تحت تأثیر مدل‌های کارکردگرایی دستوری در مورد فرآیند مدرنیزاسیون و ساختار جوامع صنعتی مدرن قرار داشته و در آن، بر توانایی دین در میانجی‌گری و بر روی کارکردهای وحدت‌بخش ارزش‌های دینی تأکید می‌شود. این چشم‌انداز به تدریج اعتبار خود را از دست داده و اولییتی که پارسونز و همکاران او به ارزش‌ها و هنجارها قائل می‌شدند، در پرتو استدلال فزاینده در مورد فروپاشی جامعه صنعتی مدرن و اهمیت روزافزون معرفت‌نظری در اقتصاد مبتنی بر خدمات، غیر قابل توجیه نموده و رنگ می‌بازد.

اثرات این تغییر و تحولات را می‌توان در نظریه‌پردازی نیکلاس لومان مشاهده نمود. در عین حال، پیتر برگر نیز به طرح تردیدهای خود درباره احتمال این‌که اجتماعی شدن طبیعی بتواند به‌طور موفق، هویت شخصی، معنی و نظم را در محیط‌های بسیار عقلانی شده القا نماید، می‌پردازد. و توماس لاکمن تئوری‌ای درباره اجتماعی شدن ارائه می‌نماید که جایگزین موضوعات شخصی امر مقدس برای نوعی از ارزش‌ها و هنجارهای جمعی که نظریه پارسونزی در باره مدرنیزاسیون بر روی آن بنا شده است، می‌گردد. در تلاش برای حفظ یک‌پارچگی چهارچوب نظری پارسونزی، طرح‌هایی هم‌چون اجتماعی شدن ناقص، فشار نقش، کارکردهای پنهان، تأخر فرهنگی، تضادهای نسلی و رفتار جمعی و آنومی ارائه شده، ولی تحت تأثیر مدل‌های جامعه صنعتی، صنعتی پیشرفته و سرمایه‌داری متأخر، منجر به تمایل بیشتر و بیشتری در جهت زیرسؤال بردن ارزش تفسیر کارکردگرایی

دستوری از دین گردیده است.

به نظر می‌رسد، آراء لومان، برگر و لاکمن، همگی برخی از فرضیات بنیادی پارسونز را در مورد فرآیندهای تمایز نهادی، خصوصی شدن و عقلانی شدن می‌پذیرند، ولی هیچ‌یک از آن‌ها با ادعای پارسونز، مبنی بر این‌که ارزش‌های دینی به عنوان امری مرکزی در جامعه صنعتی باقی می‌مانند، موافق نیستند. این اندیش‌مندان، تفسیرهای کاملاً متفاوتی از جایگاه دین در مدرنیته ارائه می‌دهند.

اگر نگرش‌های برگر نسبت به مدرنیته را خوش بینانه‌تر از نگرش‌های اغلب جامعه‌شناسان کلاسیک و منتقدین عصر حاضر بینگاریم، موضع لاکمن نسبت به جامعه مدرن بیش از آن، خوش‌بینانه به نظر می‌رسد.



لاکمن بر این موضع تأکید دارد که توسعه مدل‌های فردی واقعیت دینی، لزوماً نشانه تضعیف دین نیست، بلکه فقط اعتبار دین رسمی (به عنوان مثال، دین کلیسا محور) را با مشکل مواجه می‌سازد.

برگر بر خلاف بحث وبری مبنی بر تأثیر پروتستانتیسم برگسترش سرمایه‌داری در کشورهای صنعتی، موضوع افول سکولاریسم در جهان مدرن را مطرح می‌سازد. وی در کتاب خود تحت عنوان «افول سکولاریسم» به شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید از جمله جنبش‌های دینی در قالب ادیان مختلف اشاره کرده و معتقد است که امروزه در جوامع صنعتی پیشرفته، ما شاهد شکل‌گیری انواع مختلف جنبش‌های دینی و به‌نوعی شاهد افول سکولاریسم در این جوامع هستیم. تحلیل برگر از پویایی‌های مدرنیته، در مقایسه با

کار لومان، کمتر کارکردگرایانه و بیشتر متوجه به نقش ساختاری است که به نظر می‌رسد سازمان‌های مذهبی در مقابل برخی از مخرب‌ترین گرایش‌های جامعه صنعتی برعهده دارند. برگر با تأکید بر عقلانی شدن زندگی عمومی و شکاف مسئله‌ساز بین جهان‌های عمومی و خصوصی، اذعان می‌دارد که سایبان معنی مقدس که قبلاً توسط دین، بر روی همه زندگی انسانی گسترده شده بود، اکنون فقط مجموعه متنوعی از تجربیات بسیار خصوصی را تحت پوشش قرار می‌دهد.

تفسیر لاکمن از دین، تفسیری اساساً دورکیمی بوده و با توجه به تغییرات رخ داده در جوامع صنعتی، دین را به عنوان نهادی اجتماعی تلقی می‌نماید که موقعیت افراد را در ساختار اجتماعی روشن می‌سازد. لاکمن در مقایسه با برگر، به‌طور کلی مسئله جامعه مدرن را در سطح آگاهی قرار می‌دهد تا در سطح مبادلات بین نهادهای دینی و نهادهای سیاسی و اقتصادی. او معتقد است که دین کلیسا محور با تغییرات ساختاری جامعه صنعتی به حاشیه رانده شده، ولی هنوز دارای این کارکرد است که می‌تواند دست‌یابی افراد به تصویری از موقعیت توسط خودشان را ضمانت نماید. تحلیل‌های متفاوت ارائه شده توسط برگر و لاکمن در باره جایگاه دین، از درک متمایز آن‌ها از پویایی‌های جامعه صنعتی نشأت گرفته و به‌طور معنی داری این تحلیل‌ها را از تحلیل‌های کلاسیک و به‌ویژه تحلیل پارسونزی جدا می‌سازد.

فصل پنجم کتاب به مواضع نظری‌ای می‌پردازد که تحلیلی بسیار متفاوت از جایگاه دین در جامعه ارائه می‌دهند. بر اساس استدلال این نظریه‌ها، دین، یا به دلیل این که موجب گسیختگی جامعه صنعتی و یا یک‌پارچگی بیش از حد آن شده، به امری بحث‌انگیز تبدیل گردیده است. در میان اندیش‌مندی هم‌چون ویلسون، ریچارد فن، رابرتسون و... توافق کلی وجود دارد مبنی بر این که توانایی دین در انسجام بخشی به جوامع توسط باورها، ارزش‌ها و انگیزش‌ها و عواطف مشترک، به امری نامربوط، حاشیه‌ای و یا ناکافی تبدیل شده است، ولی در باره توانایی جوامع صنعتی برای بقا در غیاب چنین نهادهای فراگیر به نتایج متفاوتی رسیده‌اند.

در یک‌سو این دیدگاهی وجود دارد که توانایی ثبات و بقای جامعه صنعتی به‌نحو نامطلوبی تحت تأثیر زوال اهمیت دین قرار گرفته است. ولی دیدگاه مقابل معتقد است که ممکن است، موقعیت خاص جوامع صنعتی عملاً

بتواند فرصت‌هایی را برای اشکال جدید بیان دینی ایجاد کند. ویلسون در بحث خود بر روی عرفی شدن، آن را با تمایز ساختاری نظام اجتماعی و جدایی حوزه‌های مختلف فعالیت‌های اجتماعی به صورت اشکال تخصصی شده‌تر مرتبط می‌داند و معتقد است که در حالی که دین، سابقاً به بافت زندگی مذهبی اجتماعی وارد می‌شد، در جامعه مدرن، تنها در موقعیت‌های گسست در نظام وارد عمل می‌شود. بنابراین، شخص می‌تواند دو پدیده را کنار هم قرار دهد: اجتماع مذهبی و جامعه سکولار. ویلسون، دین را به مثابه «ایدئولوژی اجتماع» می‌داند که با وحدت جوامع ملی در قالب جوامع کلی به امری حاشیه‌ای تبدیل شده است، ولی مدعی است که سکولاریسم به معنای اضمحلال دین نیست و فعالیت هنوز در گروه‌های کوچک غلبه دارد.

بنابراین، بکفورد نتیجه می‌گیرد که جدایی دین از سازوکار نظارت اجتماعی و مشروعیت‌بخشی در جوامع صنعتی پیشرفته به این معنی نیست که اهمیت دین در حال کاهش است و فقط زمانی می‌توان از زوال اهمیت دین سخن گفت که با سازمان‌های دینی بزرگ یکسان انگاشته شود. ولی در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که آیا سازمان‌های دینی بزرگ، «زیستگاه» انحصاری دین هستند.

فصل آخر این کتاب به بحث ایدئولوژی، جنبش‌های اجتماعی جدید و معنویت می‌پردازد. در این فصل به مکاتب مارکسیستی مدرن و بحث آن‌ها در این مورد پرداخته می‌شود. در این راستا، نظریات گرامشی و آلتوسر مورد بحث قرار می‌گیرد. مارکسیسم ساختاری از یک‌سو استقلال قابل ملاحظه‌ای به ایدئولوژی نسبت می‌دهد و به‌نظر می‌رسد که این امر دین را موضوع جالب‌تر و مهم‌تری برای مطالعه سازد. ولی از سوی دیگر، در تفسیر آلتوسری، مقوله دین، هنوز هم به عنوان مکانیسمی برای تولید و حفظ همبستگی اسطوره‌ای تمامیت اجتماعی عمل می‌کند. آلتوسر معتقد است که دین همانند هر ایدئولوژی، به خودی خود از هستی برخوردار است و همان قدر واقعی است که نیروهای مادی هستند.

تامپسون در تلاش برای ترکیب نظریه جامعه‌شناختی دورکیم بر روی بازنمودهای جمعی با نظریه آلتوسر درباره ایدئولوژی در قالب یک دیدگاه واحد، از ایدئولوژی به‌مثابه نظام‌هایی از بازنمودها که در آن «افراد در روابط تخیلی‌شان با شرایط واقعی موجود زندگی می‌کنند» بوده است.



کلی جوامع مدرن بوده و از این رو بنابه فرض، بخشی یکپارچه از منطق سرکوب استثمار و رنج محسوب می‌شود که از سرمایه‌داری حمایت می‌کند، در مقابل هورکهایمر روی این باور پافشاری می‌کرد که ابعاد آرمانی دین حتی با احتمال وجود یک جامعه عادلانه امری ضروری تلقی می‌شوند. وی اگرچه هیچ جایگاهی برای عقاید دینی و دین کلیسا محور در سرمایه‌داری متأخر قائل نبود، ولی با این حال مطمئن بود که نوعی حس درونی اولیه از عمل متقابل و انسجام در بین موجودات انسانی برای زندگی اجتماعی ضروری است.

دریچه‌ای که هابرماس در انتقاد از سرمایه‌داری متأخر بر روی نوع خاصی از مشارکت معنوی و دینی می‌گشاید، مسلماً در نوع خود کوچک است و حتی در مقایسه با نقدهای دیگر کوچک‌تر خواهد بود، ولی نوع جدیدی از دیدگاه‌های جامعه‌شناختی در مورد جایگاه دین در دنیای مدرن ارائه می‌دهد. هابرماس در عین این که آشکارا از مدل‌های مارکسیستی متعارف درباره مدل زیرساختار/روساختار شکل‌بندی اجتماعی فاصله می‌گیرد و دفاع او از قدرت استدلال انتقادی به سختی با انتقادات جدی مارکسیسم از ایدئولوژی مطابقت می‌کند، در عین حال این عقیده وبر را که فرآیند عقلانی شدن بر نظام اجتماعی تأثیر گذاشته و به‌طور برابر جهان حیاتی را احاطه کرده است، مورد انتقاد قرار می‌دهد.

او جهان حیاتی احاطه شده توسط فضای کنش ارتباطی را از جهان عقلانیت ابزاری متمایز می‌سازد. از نظر هابرماس «عقلانیت ارتباطی مدرنیته فرهنگی» با عقلانیت کارکردگرایی خودنگهدارنده نظام اجتماعی آمیخته نشده است و این نقطه امید است بر این که افسون‌زدایی مورد توصیف وبر، نمی‌تواند ظرفیت انسانی را برای استدلال خرد انتقادی از بین ببرد.

تامپسون به منظور خودداری از استقلال کارکردگرایانه و فرمول‌بندی‌های بسیار انتزاعی‌تر، تأکید دارد که هر بخش از فرهنگ می‌تواند ایدئولوژی تلقی شود، اگر این بخش اثرات ایدئولوژیک به دنبال داشته باشد، یعنی بتواند افراد را متقاعد سازد که جامعه‌شان یکپارچه است که در آن دارای نوع خاصی از هویت هستند.

تامپسون معتقد است که دین در بعضی از زمان‌ها می‌تواند تصور محتاطانه‌ای از وحدت یا هم‌بستگی معمول جامعه ارائه دهد و در زمان‌ها دیگر، پاسخ‌های اساسی قاطع به سرکوب و فشار و بیگانگی و مقاومت متصور داشته باشد. تامپسون اذعان می‌دارد که در هیچ ضرورت کارکردی یا جبر اقتصادگرایانه برای گفتمان‌های ایدئولوژیک وجود ندارد و این گفتمان‌ها برای بازتولید نیروها و روابط اجتماعی تولید جامعه سرمایه‌داری یا سرمایه‌داری متأخر ضرورتی ندارند، ولی توانایی آن‌ها برای ایجاد و تداوم بخشی به «اجتماعات ایدئولوژیک» چیزی است که باید به آن اهمیت داد.

در ادامه، بحث جنبش‌های اجتماعی جدید در جوامع صنعتی پیشرفته از منظر نظر اندیش‌مندان مارکسیست یا شبه‌مارکسیستی است که در هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌توانند به عنوان جامعه‌شناس دین تلقی شوند. نظریات آن‌ها در این راستا تأثیرگذار بوده است. به عنوان مثال، هابرماس در بحث بر روی استثمار جهانی حیاتی معتقد است که منطق «رشد به خاطر خود» که در سرمایه‌داری متأخر، برنظام اجتماعی حاکم است، در قالب شیء‌گشتگی‌ها بر بخش‌های مختلف جهان حیاتی تحمیل شده است، ولی برخلاف وبر و بیشتر همکارانش در مکتب فرانکفورت مدعی است که گسترش خرد در جامعه حیاتی، مقدم بر عقلانیت نظام‌های اجتماعی مدرن بوده و این که عقلانیت کنش‌گران نشان‌گر منبع مهمی از تضاد فرهنگی با نظام‌های عقلانی شده است. بنابراین برای هابرماس، جنبش‌های اعتراضی و شورش فرهنگی در مقابل اشکال گوناگون عقلانیت شیء وارد شده در نظام اجتماعی و جهان حیاتی، جالب‌تر از جنبش‌های اجتماعی است که طبق نظر او و در جامعه صنعتی، جنبش‌های اصلی محسوب می‌شوند. بحث هابرماس با اشاره به یک راه حل معنوی برای بعد معنوی مسائل سرمایه‌داری متأخر، از الگوی ایجاد شده توسط حداقل دوتن از پشتیبانانش در مکتب فرانکفورت، یعنی آدورنو و مارکوزه فاصله می‌گیرد. آدورنو و مارکوزه معتقدند که دین، بخشی از ایدئولوژی

از نقطه نظر هابرماس، مفهوم موضوعات دینی مشخص شده (مطابق نظر برگر)، معنی‌دار نیستند، ولی به نظر می‌رسد که هابرماس این احتمال را بپذیرد که در سرمایه‌داری متأخر، نقش پیش‌بینی نشده‌ای برای مضامین دینی که در جنبش‌های اجتماعی جدید جای گرفته‌اند، وجود داشته باشد.

در ادامه، بحث کلاوس اوفه درباره جنبش‌های اجتماعی جدید، مشکل تمایزگذاری بین امر دینی و غیر دینی را در دنیای مدرن و نیز در جامعه‌شناسی مدرن شرح می‌دهد و به صورت آگاهانه و یا نا آگاهانه و شاید ناخواسته زمینه‌های خوبی را برای توجه به ویژگی دینی جنبش‌های اجتماعی جدید فراهم می‌آورد.

و آلن تورن یکی دیگر از شبه مارکسیست‌هایی است که در این کتاب در مورد آراء او بحث شده است. تورن آشکارا جنبش‌های دینی را از جنبش‌های اجتماعی جدید مستثنی می‌سازد، ولی با این حال، تحلیل او درباره دگرگونی اجتماعی، به صورت غیر مستقیم با موضوع دین ارتباط پیدا می‌کند.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: کتاب بکفورد به سه پیش‌فرض اصلی اشاره می‌کند. فرض نخست این‌که کارکردهای دینی اصولاً به یکپارچگی نظام اجتماعی، انسجام و هم‌بستگی اجتماعی کمک می‌کنند. برای مثال، این فرض، انحطاط جوامع، افزایش پیچیدگی‌های قومی، رشد تخصص‌های حرفه‌ای، مسئله آنومی، توسعه عقلا نیت‌های جداگانه در نهادهای اجتماعی مختلف و مسئله یافتن اساس مشترک برای مشروعیت بخشی به نظام اجتماعی را تحت پوشش قرار می‌دهد.



مطابق با فرض دوم، دین به خاطر توانائیش در فراهم ساختن ایده‌های فرمان‌برداری، دستورالعمل‌های هنجاری برای کنش و ارائه دلایل نهایی برای معنی، به لحاظ اجتماعی امر درخور توجهی بوده است. این فرض، با شرایط نظم صنعتی در حال پیدایش سازگار است. و در نهایت این فرض که اهمیت جامعه‌شناختی دین، به‌طور اولیه در اثرات ایدئولوژیکی آن، از جمله توانایی آن برای پنهان ساختن منافع مادی طبقات اجتماعی و اجزای طبقه نهفته است و ضروری‌ترین مسائل مربوط بوده به شناسایی گروه‌های تحت استعمار، درک از خودبیگانگی و تضادهای اجتماعی، تبیین شورش‌های دارای مبنای مذهبی و بحث در باره پتانسیل رهایی‌بخش دین.

بکفورد در کتاب خود به موضوعات غالب در اولین بازنگری‌های عمده بر روی جامعه‌شناسی دین در زمان بعد از جنگ جهانی دوم (زمان گذار از جامعه صنعتی به جامعه صنعتی پیش‌رفته) اشاره می‌کند که عبارت بوده‌اند از این‌که دین می‌تواند به عنوان منبع ارزش‌های شکل‌دهنده توسعه اقتصادی و سیاسی، وسیله ارتباطی ضروری برای اجتماعی شدن و منبع الهام برای مشارکت در سازمان‌ها واسطه در ساختارهای سیاسی، به‌مثابه نیرویی در زندگی اجتماعی تداوم داشته باشد.

به نظر بکفورد، تمایل به فاصله گرفتن از مسائل محدودکننده و جامعه صنعتی منجر به نگرش‌های جدید درباره اهمیت جامعه‌شناختی دین شده است و به‌ویژه آشکار شده که دین هنوز می‌تواند نمادهای واقعیت‌های اجتماعی جدید را انتقال دهد. دین اکنون می‌تواند کاربردهای مختلفی در درون و بیرون از چهارچوب سازمان‌های دینی داشته باشد.

در نهایت، بکفورد کلام خود را در یک جمله خلاصه می‌سازد که امروزه بهتر است، دین به عنوان یک منبع یا شکل فرهنگی تعریف شود تا یک نهاد اجتماعی که با درجه بالایی از انعطاف‌پذیری و پیش‌بینی‌ناپذیری مشخص شده است. به نظر بکفورد، در نگرش جدید، دین عملاً می‌تواند با هر مجموعه از ایده‌ها و ارزش‌های دیگر ترکیب شود و با توجه به این واقعیت که دین، شاید توسط افرادی به کار برده شود که ارتباط کم‌تر و یا هیچ ارتباطی با سازمان‌های رسمی دینی نداشته باشند، احتمال تبدیل شدن آن را به یک موضوع مناقشه‌برانگیز، افزایش داده است. در پایان، خواندن این کتاب به تمامی علاقه‌مندان حوزه دین و جامعه‌شناسی توصیه می‌شود.